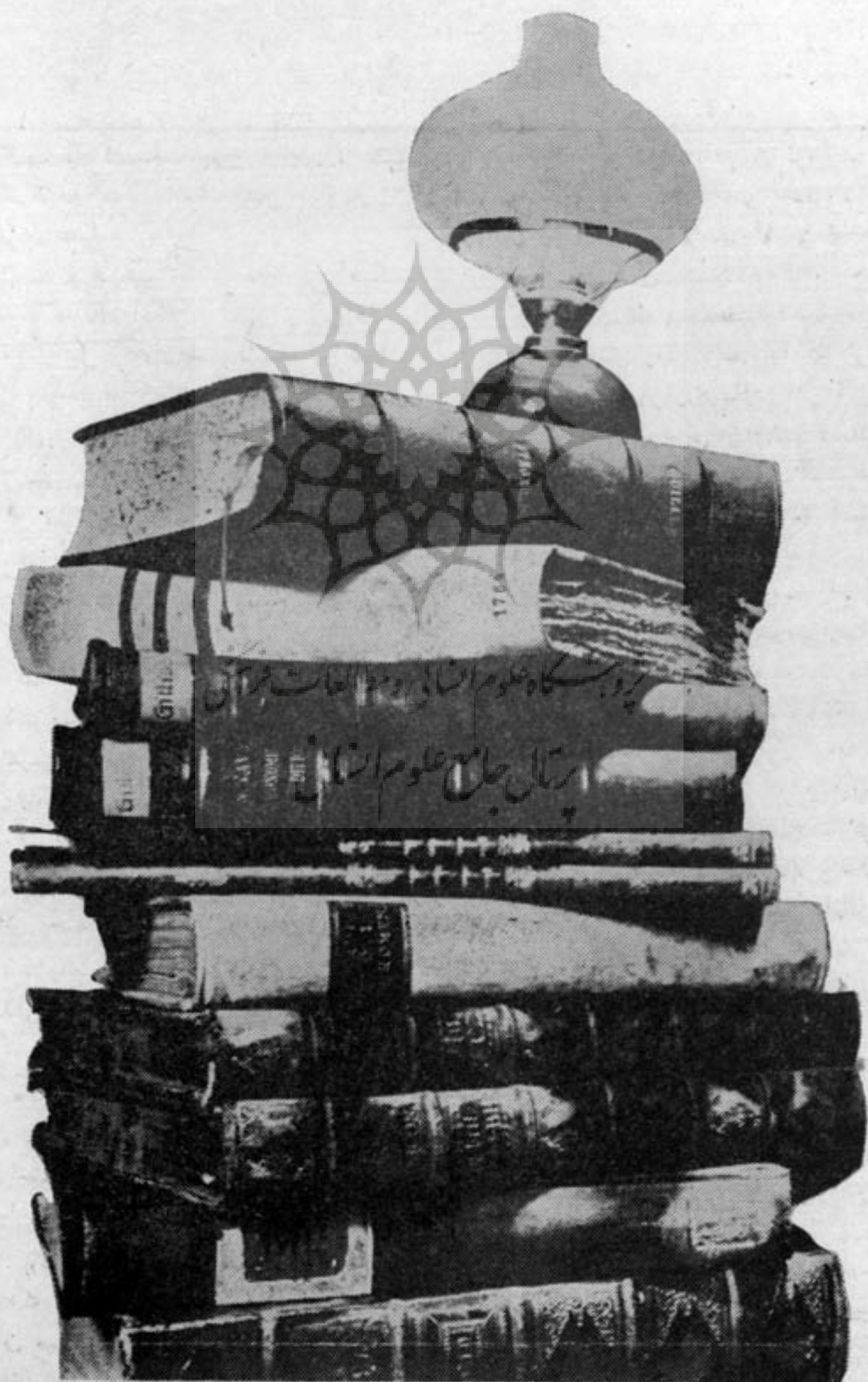


# سخنی چند درباره کهنه ونو

«آنچه او هم نو است و هم کهن است .  
سخن است و در این سخن ، سخن است .  
تاگوئی سخنوران مردند - سربه آب سخن فروبردند  
چون بری نام هرکرا خواهی - سربر آردز آب چون ماهی  
(نظامی گنجوی)



پروژه اسکاوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

چون سخن از کهنه و نو در میان است. مقدمه بد نیست به این عبارت که جرج سارتون در کتابش بال علم آورده توجیه کنیم. او می گوید (۱) رونسانس تحول ارزشها و برش و تقسیم جدیدی از ورقهای بازی بود. منتهی بیشتر ورقها همان ورقهای کهنه بود. (در رونسانس علمی همه ورقها نو شده بود) هیچ چیز به اندازه ترقی علم و معرفت جنبه انقلابی ندارد، در هر تغییر اجتماعی علم خود نمائی می کند.

و این نکته هم در آغاز بحث قابل توجه است که جرج سارتون می گوید: مردان و زنانی که در زمان واحد زندگی می کنند هرگز از لحاظ روحی معاصر تمام عیار یکدیگر بشمار نمی روند.

بعضی از معاصران هنری به رنسانس نرسیده اند و در قرون وسطی به سر می برند.

در هر حال نوجوئی و نو خواهی و رها کردن افکار و اندیشه های کهن آنگونه که در دانش و صنعت بنا بر احتیاجات روز گذر زندگی سرعت انجام می گیرد در هنر و امور معنوی انجام پذیر نیست و این خود بحثی جداگانه دارد اما این نکته مسلم است که آدمی جوئی و تکامل و پیشرفت است و باید دید تکامل چیست بگفته دکتر هشرودی: (۲)

«مقصود اصلی از تکامل طی سرنوشت در طول زمان است نه عبور از حالتی پست تر به حالتی برتر» بنا بر این فهم مفهوم تکامل و بستگی آن به سرنوشت و نیز عامل اصلی زمان و مسائل دیگر در تکامل دانش و هنر اثر دارد و باز بگفته هشرودی هنر اصیل و جاویدان هنرمند را به ابدیت مربوط می سازد و فاصله زندگی کوتاه او را تا ابدین پر می کند و اینجا میتوان نتیجه گرفت که آثار هنری چنین افراد تا حد ابدیت جاویدان و پای بر جا و همیشه نو و تازه است و اینگونه افراد می توانند بگویند که:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق  
ثبت است بر جریده عالم دوام ما  
زمان همیشه ثابت است و تغییر و تجدد نمی پذیرد اما آدمی با اندیشه و احساس و زندگی او و توجهاتی که از جهان و مسائل زندگی می کند تغییر می پذیرد و به کمال می رود.

اکنون پس از این سخن کوتاه بعنوان مقدمه می توانیم کهنه و نو را در ادبیات و شعر و نثر فارسی مطرح کنیم و در دوره های گوناگون ادبی با سیری کوتاه نظری بیفکنیم و بگذریم.

قرن سوم هجری قمری آغاز شعر فارسی دری است اما قرن چهارم این شعر به کمال رسیده و سبک خراسانی آغاز شده است و در این قرن رودکی (متوفی در ۳۲۹ و ۳۰۰ ق) بنیان شعر فارسی را استوار کرده و فردوسی در همین قرن شاهنامه را به نظم آورده که تاج جهان باقی است بر تارک هنر و ادب جهانی می درخشد و جاویدان و ابدی است در همین قرن چهارم نثر ساده و عالی فارسی جلوه کرده

و ترجمه تاریخ طبری و مقدمه شاهنامه ابو منصور وجود آمده است.

در قرن پنجم در شعر و نثر فارسی تحولی پیدا شده تصوف و عرفان در شعر آمده و شعر ناصر خسرو حکیمانه و پراز بند و حکمت و از نظر اندیشه عالی و تابناک شده است و قابوسنامه و سیاستنامه و سفرنامه ناصر خسرو نیز نمونه های درخشان نثر ساده همین قرن پنجم هستند.

در این قرن يك نقطه اوج هنری دیگر در شعر فارسی پیدا شده و آن رباعیات حکیمانه خیام است که پایه رباعی را رودکی گذاشته بود. بگفته صادق هدایت «فلسفه خیام هیچوقت تازگی خود را از دست نخواهد داد چون این ترانه های در ظاهر کوچک ولی پر مغز تمام مسائل مهم و تاریک فلسفی که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری که جبراً بر او تحمیل شده و اسراری که برایش لاینحل مانده مطرح می کند».

در قرن ششم هجری چند نمونه عالی نو در شعر و نثر به جهان ادب فارسی عرضه شده و آن شاهکارهای نظامی گنجوی داستانرای بزرگ بزمی است و او حق دارد که در لیلی و مجنون بگوید شعر آب زجویارمن یافت آوازه به روزگار من یافت.

در سحر سخن چنان تمام - کایینه غیب گشت نام  
در همین قرن خاقانی شروانی با بیان خاص و زبان مخصوصی خود در شعر نو آوری کرده و ترکیبات بدیع و تازه و قالب های لفظی نوساخته اندیشه ژرف و پهناور و بلند خود را در آن قالبها ریخته است و به این جهت این سخن که می گوید:

منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ

شیوه تازه نه رسم باستان آورده ام

ادعای شاعرانه نیست.

این شاعران مانند نظامی و خاقانی مورد تقلید اکثر

گویندگان بعد از خود قرار گرفته و همه بر روش آنان رفته و خواسته اند مانند آنان سخن بگویند اما چیز نو و تازه ای عرضه نداشته اند.

اگر بخواهیم نوآوران واقعی و نقطه های اوج هنری را تا قرن هشتم در نثر و نظم بشماریم باید به این صورت خلاصه کنیم.

قرن چهارم فردوسی در شاهنامه نثر بلعمی. قرن پنجم خیام و نثر سفرنامه و قابوسنامه قرن ششم نظامی و کلیله و دمنه. قرن هفتم سعدی و مولوی - گلستان و قرن هشتم حافظ و نثری که از آنگونه شاهکارها باشد نداریم.

می دانیم که از شاهنامه بسیاری تقلید کرده اند مانند گرشاسبنامه - اردیبهشت نامه - ظفرنامه. خداوند نامه اما هیچ يك قابل قیاس با شاهنامه نیست. از نظامی نیز کسانی مانند امیر خسرو، خواجو و دیگران تقلید کرده اند اما به آن نمی رسد. همینطور از گلستان سعدی و کلیله و دمنه اما این آثار جاویدان است و کهنه نمی شود و هر چه بعد از آن ها آمده کهنه شده و از بین

رفته است .

این نیز درست است که بسیاری از همین شاهکارهای جاوید خود در اصل تقلید یا دنباله روی بوده امارونوشت های بهتر و برتر از اصل شده اند مانند گلستان به تقلید آثار خواجه عبدالله انصاری و خسرو شیرین نظامی به تقلید ویس و رامین و از همه مهمتر آنکه حافظ که بزرگترین و عالیترین غزلسراوبا همه مقیاسها شاعر به تمام معنی است و غزلش هرگز کهنه نمی شود به دنبال همه شاعران گذشته آمده و غزلهای آنرا تتبع و استقبال و اقتضا نموده است .

مثنوی مولوی بعد از حدیقه سنائی و مثنویهای عطار سروده شده اما از همه آنها و هر چه بعد از خودش آمده و خواهد آمد پیش افتاده و کاملتر شده است .

در قرن هشتم که حافظ چنان شاهکارهایی عرضه کرده نثر فارسی صورت متکلف و ناخوشایندی بخود گرفته و کتابهایی مانند تاریخ و صاف پیدا شده است البته این کتاب در آغاز قرن هشتم به انجام رسیده و در آخرین سال قرن هفتم (۶۹۹) شروع شده است . از این قرن به بعد کسانی که آثار فراوان دارند و کارزیاد کرده اند مانند جامی در قرن نهم فراوانند اما به اوج هنری نرسیده و آثاری که جزء شاهکار های جاویدان باشد کمتر بوجود آمده است .

در قرن دهم سبک هنری در شعر پیدا شده اما فقط نازک اندیشی دارد و تخیل و درون گرایی شاعر زیاد است و همه غزل را برای یک مضمون دقیق می سازد . باز هم استقبال و اختفاء زیاد است امانو آوری کم دارد . قرن دوازدهم بازگشت به سبک قدیم است با همه خصوصیات آن بدون ذره ای کم و زیاد و تقلید صرف از قدماست .

قرن سیزدهم نیز همین حال را دارد سرورش اصفهانی از فرخی - قالیانی از منوچهری و فرخی - فروغی بسطامی از سعدی و قائم مقام فراهانی در نثر از سعدی تقلید می کنند .

در قرن چهاردهم هجری بر اثر تحولات اجتماعی و ارتباط با اروپائیان و ترجمه آثار خارجی و جنبش مشروطیت در نظم و نثر فارسی تحولات بی سابقه پیدا شده و آثاری نوبوجود آورده است .

در این قرن شاعری مانند ملک الشعراء بهار در شکل و فرم کلاسیک ، موضوعات تازه ساخته و پرداخته است ایرج میرزا از ترجمه های آثار خارجی الهام گرفته و آنها را به شعر آورده است چنانکه زهره و منوچهر را از ونوس و آدونیس و شاه و جام را از اترشیلر به شعر آورد . داستان نویسی در این عصر آغاز شده و این رشته از ادبیات رفته رفته جایی در ادب فارسی باز کرده است . در این دوره شاعری مانند نیما که به سبک کلاسیک شعر می ساخته نوآوری کرد . صادق هدایت نیز در نویسندگی داستان به اوج هنری رسیده و آثاری ارزنده و گرانبها عرضه داشته است .

در سال ۱۳۰۱ خورشیدی محمد ضیاء هشرودی کتاب منتخبات آثار را به منظور گرد آوری نمونه های نظم و نثر و نشان دادن تحولات ادبی و نوآوری ها تدوین کرده و در مقدمه آن نوشته است : «از معنی گذشته ادبیات فارسی شکل جدید مهمی بخود نمی بیند تنها طرز تغزل نیما می تواند از مدعای فوق مستثنی گردد ولی آنهم در میان آثار دیگر حکم النادر کالمعدوم را پیدا می کند» او کتاب خودش را به دو قسمت کرده قسمت اول یعنی همین کتاب از شعرا و نویسندگانی است که یک نوع تجدد از حیث فکر یا از حیث اسلوب در آثار خود ابراز می کنند و در این کتاب از ادیب المعالک ، نیماملک الشعراء بهار - رشید یاسمی - پروین اعتصامی ایرج میرزا و چندتن دیگر آثاری آورده است . از نویسندگام یوسف اعتصام الملک دهخدا عباس اقبال آثاری دارد .

در همین کتاب راجع به ادیب المعالک فراهانی نوشته : «با آنکه روزنامه نویس است ابداء» این تجدد در شاعریت وی تاثیر نبخشیده . و درباره یوسف اعتصام الملک نوشته : «یکی از ارکان مهم تجدد ادبی بشمار می رود . و باز در باره نیمانوشته است : «نیمایکی از شعرائی است که در تجدد ادبی قرن معاصریش از دیگر شاعران سهمیم است دوشاهکار او یعنی افسانه و برای دلهای خونین ترجمان مسلک بدبینانه اش هستند .

نیمای در سخن سرائی مبدع و مبتکر است .... تاثیر ادبیات اروپائی در آثار این شاعر سخن سنج نیز مشاهده می شود ولی این تاثیر را در سایه قوت قریحه و در زیر پرده تسلط و اقتدار خویش مستور می دارد و در جای دیگر گفته است : «نیمارا شاعر افسانه باید بنامیم» و خلاصه افسانه او را از نسخه خطی آثار نیما استنساخ کرده و درج نموده است .

پس از این بررسی سریع و اجمالی در نوآوری سبکهای ادبی فارسی جا دارد که به چند نکته کلی در این باره اشاره کنیم .

بگفته افلاطون (۳) همه کس در هنر مقلد است زیرا او سه هنر برای هر چیز در نظر می گیرد : فن بکار بردن شیئی ، ساختن شیئی و تقلید شیئی و می گوید : «شخص مقلد اطلاع قابل ملاحظه ای در باره موضوع تقلید خود ندارد و تقلید کار سبکی است که هیچ شایسته مردم جدی نیست . دیگر اینکه سازندگان تراژدی ها خواه وزن غزل و قصیده را بکار برند ، خواه بوزن حماسی شعر گویند همه بتمام معنی مقلد هستند .»

از این گذشته باید دید نوآوری در سبک ادبی تا چه اندازه در محتوی و موضوع ، فرم و قالب ، لفظ و ترکیب های آن صورت گرفته و آیا آنچه نو می پنداریم تا چه حد نو است . باید دید زمان ما چگونه تحولی در نظم و نثر ایجاد می کند ، اساس کار های هنری و حرکت با زمان را باید در نظر گرفت در سیر زمان وقفه ایجاد نمی شود ، باید با زمان حرکت کرد و پیشرفت و تحول و نو آوری همین حرکت با زمان است که باید گفت در

عصر ما بیش از سایر قرون بچشم میخورد .  
امروز باید از اندیشه و فکر خود خارج شد و  
اندیشه جهانی یافت و راست است که موضوعات قابل طرح  
در آثار ادبی غم - مرگ - انسانیت - نگرانی - ناپایداری  
حیات و نیز امید و شادی هم بستگی و نوع دوستی و  
خدمت به خلق است اما همه اینها در شعر و نثر امروز به  
شکل تازه و نو طرح می شود .

این موضوعات ممکن است غالباً در اصل تازگی  
نداشته باشند اما طرح و پروراندن آنها نو است . و بدون  
شک هیچ شاعر و نویسنده‌ای از تاثیر ادبیات جهانی و ادبیات  
ملی خود بر کنار نیست اما با داشتن قریحه و استعداد و  
نبوغ هنری آن ها را نومی کند و به شکل سبکی متفاوت  
با اشکال دیگر عرضه می دارد . برای مثال در بوف کور صادق  
هدایت به توصیفهائی برمی خوریم که اطاق دو گانه بودلر  
(۴) را به خاطر می آورد :

توصیفهائی از جوی مورد بوف کور نظیر زلف بودلر  
(۵) است و اقلیمی در زلف از بو دلر با آنچه که شاعران ما  
در باره زلف و گیو گفته اند شباهت دارد .

نمونه بارزتر کمندی الهی داتته است . که با اردو ایرافنامه  
در آثار زردشتی و سیرالعبادالی المعمد سنائی و رساله  
الغفران ابوالعلا معری شباهت دارد و آنان بیش از او  
بوده اند اما کمندی الهی شاهکار ادبی جهان است و از همه  
آنها برتر و والاتر مقامی بدست آورده است . نظیر همین  
داستان پیش از اینها نیز در ادبیات جهان وجود داشته  
و آن داستان يك ارمنی است بنام «ار» فرزند آرمینوس  
که اهل پامفلیا بود و در جنگی کشته شد و پس از ده روز  
بدن او تازه مانده بود و روز دوازدهم که خواستند او را  
بسوزانند زنده شد و آنچه را در عالم آخرت دیده بود  
گفت . شرح این داستان نیز در کتاب دهم از جمهور  
افلاطون نقل شده است .

در هر صورت بيك تعبیر چیزی در جهان واقعا  
بتمام معنی نویست و این به علت قدمت تمدن انسانی و  
سیرافکار و اندیشه های مردم جهان و تاثیر و تاثر هر يك  
در دیگری و از دیگری است اما نبوغ های هنری در هر  
زمان از همین افکار و اندیشه ها و آثار کهن متناسب با  
مقتضیات زمان نو می آفرینند و به جهان بشری عرضه  
می دارند که بسیاری از آنها جاویدان می ماند .

اینك مناسب است بحث کهنه و نورا با این رباعی خیام  
پایان بخشیم .

آنانکه کهن شدند و اینها که نوند  
هر کس به مراد خویش يك تك بدوند  
این کهنه جهان به کس نماند باقی  
رفتند و رویم و دیگر آیند و روند .

۱ - شش بال علم از احمد آرام ص ۱۶

۲ - در کتاب دانش و هنر

۳ - کتاب جمهور

۴ - ملال پاریس و گلهای بدی اثر شارل بودلر ترجمه

محمد علی اسلامی و روشن

۵ - از کتاب ملال پاریس و گل های بدی